

اولویت‌بندی الزامات مدیریت تحول علوم انسانی مبتنی بر مدیریت راهبردی اسلامی و ایرانی

غلامرضا گودرزی

دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)

rgodarzi@yahoo.com

چکیده

«علوم انسانی اسلامی» ترکیبی است که برای تولید دانش علوم انسانی از منابع دینی و گزاره‌های ارزشی به کار می‌رود؛ این واژه موافقین و مخالفینی دارد. عده‌ای با تکیه بر اینکه شناخت انسان به عنوان محور این علوم از وحی و قرآن نه میسر که لازم است، بر راهبری تولید این علوم تأکید دارند. در نقطه مقابل گروهی نیز با ارائه نظریه بی طرفی علم و ناممکن بودن فرضیه سازی از گزاره‌های ارزشی، با علوم انسانی اسلامی مخالف‌اند. اما حقیقت آن است که علوم انسانی با ارائه مباحث مختلفی پیرامون موضوعات و مسائل مرتبط با انسان و ساحت‌های وجودی او چون: مبدأ آفرینش، مسیر و مقصد، فرجام جهان و نظایر آن‌ها، اصول اساسی حکمرانی و ارزش‌های جوامع را تعیین می‌کنند. به همین علت اگر این علوم بر مبانی سکولاریستی پایه‌گذاری شود، خروجی بسیار متفاوتی با مبانی دینی و ارزشی خواهد داشت. از سوی دیگر بحثی که غالباً در کنار «الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» مطرح می‌شود، مدیریت تحول علوم انسانی و حرکت به سمت تولید علوم انسانی اسلامی است. الگوهای متفاوتی برای تحول ارائه شده است

که عمده‌تأ الگوهای کلان و مفهومی هستند؛ و از منظر راهبردی به مدلی عملیاتی و دقیق برای اجرای طرح تحول نیاز است. لذا مقاله حاضر با بررسی موضوع علوم انسانی اسلامی با تأکید بر فرض‌های بنیادین مدل «مدیریت راهبردی موعودگرا» (که یک مدل مدیریت راهبردی اسلامی و ایرانی است)، به شناسایی و اولویت‌بندی الزامات مدیریت تحول علوم انسانی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی اسلامی، مدیریت تحول، الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت، مدیریت راهبردی موعودگرا.

مقدمه

تولید علوم انسانی اسلامی مبتنی بر اندیشه‌های وحیانی یکی از دغدغه‌های اصلی حضرت امام خمینی ره و مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) بوده است. از جمله اصلی‌ترین محتواهای موجود در کلام رهبری این موارد هستند: توجه به توانمندی‌ها، چالش‌ها و فرصت‌های فراروی جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، ضرورت حرکت به سمت ایجاد تمدن نوین اسلامی مبتنی بر علم، دانایی، معنویت، عدالت، قدرت درونی و آرمان‌های الهی، دعوت جامعه علمی به تفکر، آموختن، نوآوری و طراحی مدل‌های علمی کاربردی و تعمیق مبانی اندیشه‌ای اسلام ناب. این تأکیدات در حوزه علوم انسانی اسلامی بیشتر و حساس‌تر نیز است. زیرا این حوزه دانشی ضمن آنکه در اداره امور کلان و اصلی کشور تأثیرگذار است، در ساخت مبانی تفکر، فرهنگ، سبک زندگی و آینده یک ملت نیز اثرگذار است؛ و به همین اعتبار، به تعبیری علوم انسانی را تنگه‌أُحد انقلاب اسلامی نیز می‌دانند (خندان، ۱۳۸۸).

برای آنکه بتوان درباره یک بحث علمی قضاوت مناسبی داشت، باید پیرامون مفاهیم، تعاریف و ادبیاتش فهم مشترکی داشت. گاهی مردم عادی و حتی خواص واژگانی را بیان می‌کنند که از معنای دقیق آن اطلاعی ندارند. این مشکل جایی حاد می‌شود که واژگان با هم ارتباط و تعامل نیز داشته باشند. به تعبیر یکی از نویسندگان، مردم فکر می‌کنند چون معنی عدد یک را می‌دانند و از آنجا که یک و یک، برابر دو می‌شود، الزاماً باید معنای عدد دو را نیز بدانند. اما فراموش می‌کنند که معنی حرف «و» را نیز باید بفهمند (مدوز، ۱۳۹۲: ص ۴۱).

از این‌رو در هر مقاله‌ای بیان مسئله و ادبیات تحقیق هم به فهم واژگان کمک می‌کند و هم باعث دست‌یابی به فهمی مشترک می‌گردد. در این راستا در ادامه، پس از تبیین مسئله و ضرورت آن، مفاهیم اصلی چون «علم دینی»، «علوم انسانی اسلامی»، «مکاتب مدیریت راهبردی» و

«الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت»، ارائه شده است.

بیان مسئله و ضرورت آن

برای تبیین دقیق مسئله این مقاله، باید چند مقدمه را متذکر شد. فرهنگ در هر کشوری از جمله پایه‌ای‌ترین مباحث و زیرساخت‌های فکری، اجتماعی و روانی است. زیرا فکر و اندیشه، تعاملات اجتماعی و نظام‌های ارتباطی و در نهایت آرامش روان و روح انسان، می‌تواند بر اساس فرهنگ سامان یابد. حساسیت این نکته در نظام‌هایی که ساختار خود را مبتنی بر نگرش فرهنگی شکل داده باشند، بیشتر از نظام‌هایی است که سیستم و ساختارشان را صرفاً بر پایه نگرش‌های سیاسی یا کودتا خلق کرده و رشد داده‌اند. در انقلاب اسلامی که مبانی فرهنگی و اعتقادی اصالت دارد و اساس شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی با هدف تحول فرهنگی از یک نگاه منفعل، غرب‌زده و وابسته به سمت رویکردی فعال، وحی‌محور و مستقل شکل گرفته است، ارتباط بین فرهنگ و زیرساخت‌های علمی و عملی تقویت شده است و همگان در برابر آن فرهنگ مسئول‌اند. مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در تاریخ ۱۳۸۰/۹/۲۶ می‌فرمایند: «فرهنگ مثل توری است که ماهی‌ها بدون اینکه خودشان بدانند در داخل این تور دارند حرکت می‌کنند و به سمتی هدایت می‌شوند؛ دولت و مجموعه حکومت نمی‌تواند خود را از این موضوع برکنار بدارد و بگوید بالاخره فرهنگی وجود دارد. نه، ما مسئولیت داریم این فرهنگ را بشناسیم، اگر ناصواب است آن را تصحیح کنیم، اگر ضعیف است، آن را تقویت کنیم، اگر در آن نفوذی هست دست نفوذی را قطع کنیم.» (ناظمی اردکانی، ۱۳۸۵: ص ۲۱).

از سوی دیگر با توجه به ماهیت و جایگاه علوم انسانی در اداره فکری و اجرایی جامعه و به‌خصوص پیشرفت و توسعه آن، اگر به نحوه شکل‌گیری و تعاملات درونی و برونی این علوم در قالب و بستر تمدن غرب انتقاداتی وارد است، که هست، باید برای پیشرفت، حداقل در دو جنبه، «تحول» و «تغییر» ایجاد کرد. اول در نوع نگرش به مبدأ آفرینش؛ زیرا با شناخت درست از ««خداوند» است که مبدأ، مسیر و مقصد انسان مشخص می‌شود و «انسان» که موضوع علوم انسانی و «جامعه»، که نقطه کانونی پیشرفت هستند، درک می‌شوند. مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) معتقدند که: «اولین مسئله‌ای که باید در نظر گرفته شود، مسئله مبدأ است، مسئله توحید است... اگر مسئله مبدأ حل شد، بسیاری از مسائل حل خواهد شد.» (۱۳۸۹/۹/۱۰).

اما نکته دوم در نوع نگاه به تحول؛ برخی از افراد به‌طور محسوسی با تحول مخالف‌اند؛ برخی نیز بی‌محابا به دنبال تحول‌اند و این تفریط و افراط هر دو به اصل تحول لطمه می‌زند. در این

خصوص نیز معظم‌له اشاره لطیفی دارند و می‌فرمایند: «تحول، سنت الهی است در زندگی بشر. با او سینه‌به‌سینه نباید شد. از او استقبال باید کرد. باید تحول را مدیریت کرد، تا به پیشرفت بینجامد. جامعه را پیش ببرد.» (۱۳۸۹/۹/۱۰).

مسئله دیگری که برای فهم پیشرفت موضوعیت دارد، ضرورت «تولید» و «تدوین» اولاً: علوم انسانی اسلامی، و ثانیاً: مدل‌های کاربردی بومی و مبتنی بر این علوم است. اما چرا علوم انسانی رایج و مدل‌های جهانی و برگرفته از این مبانی کافی نیست؟ پیرامون این بحث مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) معتقدند: «این طلسم که کسی تصور کند که پیشرفت کشور باید لزوماً با الگوهای غربی انجام بگیرد، این وضعیت کاملاً خطرناکی برای کشور است. الگوهای غربی با شرایط خودشان، با مبانی ذهنی خودشان، با اصول خودشان شکل پیدا کرده، به‌علاوه ناموفق بوده» (۲۵/۱۳۸۶/۲).

باید عنایت داشت که در طول دوره شکل‌گیری «مدیریت راهبردی»، اندیشمندان این حوزه مکاتب و رویکردهای گوناگونی را مطرح کرده‌اند و در قالب این مکاتب مدل‌های عملیاتی تدوین، استقرار و ارزیابی راهبردها را معرفی نموده‌اند. اما در نگاه مدیریت، الگوی پیشرفت با تفکرات راهبردی جامعه و مدل‌های مدیریت راهبردی مطرح در آن، مرتبط است. به بیان دیگر مدل پیشرفت در هر کشوری و به‌طور خاص الگوی پیشرفت در ایران به‌شدت با نظام مدیریت راهبردی آن مرتبط است؛ یعنی هم در اصول و پایه‌ها، و هم در سطح اجرا و استقرار الگوی پیشرفت، نظام مدیریت و به‌ویژه مدیریت راهبردی، ارتباط متقابلی دارند. به‌طوری که مدیریتی که فاقد مبانی متکی بر الگوی پیشرفت باشد در عرصه عمل ناکارآمد است و الگویی که مستظهر به مدیریتی قوی و هدفمند نباشد نیز اثربخش نخواهد بود. البته مدیریت راهبردی جامعه و سیاست‌گذاری عمومی آن به‌شدت تحت تأثیر «مبانی آینده‌نگری» است. از آن‌جا که نگرش انسان به آینده جهان، آگاهانه یا ناآگاهانه منجر به تأثیرگذاری بر تصمیمات کنونی است، لذا طراحی الگوی مدیریت راهبردی جامعه که مرتبط با الگوی پیشرفت باشد، نظیر مدل تصمیم‌گیری راهبردی، به‌خصوص در سطح ملی، باید مبتنی بر اصول آینده‌نگری مشخص و صحیح باشد؛ در غیر این صورت، منجر به اخذ تصمیمات راهبردی بر مبنای تحلیل‌ها و تمایلات دیگر آینده‌سازان و بازی در زمین ایشان، طبق قواعد بازی آن‌ها خواهد شد (گودرزی، ۱۳۸۹). از سوی دیگر در اندیشه اسلامی، پیشرفت، در ابعاد دنیوی و اخروی حادث می‌شود و در آن تمامی انسان‌ها باید برای تحقق جامعه منتظران واقعی و رسیدن به مدینه فاضله مهدوی تلاش نمایند. به بیان دیگر در چنین رویکردی هدف از خلقت انسان‌ها و بعثت انبیا و مجاهدت امامان علیهم‌السلام محقق خواهد شد؛ که تحقق عدالت حداکثری و

الهی در سطح عالم است. لذا مفهوم پیشرفت به شدت با آموزه‌های ادیان گره خورده و چنین هدفی نیازمند داشتن الگو و نقشه راهی منحصر به فرد است.

با توجه به این مقدمات، در این مقاله ضمن بررسی موضوع تحول علوم انسانی اسلامی با استفاده از مؤلفه‌های اصلی و محورهای کانونی مدل مدیریت راهبردی اسلامی و ایرانی، که مبتنی بر اندیشه ناب مهدویت و انتظار است (و به اختصار مدیریت راهبردی موعودگرا نامیده می‌شود)، الزامات مغزافزاری، نرم‌افزاری و سخت‌افزاری مدیریت تحول علوم انسانی احصا، و با استفاده از مدل‌های تصمیم‌گیری چندمعیاره، اولویت‌بندی شده‌اند. با عنایت به مجموع نکات فوق و در جمع‌بندی، مهم‌ترین دلایل و ضرورت‌های پرداختن به موضوع را می‌توان در نکات ذیل برشمرد: اولاً: تأکیدات رهبری بر ضرورت تحول علوم انسانی و استخراج مبانی این علوم از آموزه‌های دینی؛

ثانیاً: توجه به رسالت زمینه‌سازی، که از سوی بنیان‌گذار انقلاب اسلامی برای نظام تدوین شده است و لزوم ورود مبانی این نگاه در مدل‌های راهبردی؛

ثالثاً: اتکا بر مدل‌های غیربومی به‌خصوص در حوزه راهبردی چه در مرحله تدوین و چه سایر مراحل، علاوه بر امکان تعارض با اصول و ابعاد راهبردی الگوی اسلامی و ایرانی، باعث بی‌انسجامی در راهبردهای بخشی یا ملی می‌گردد. لذا طراحی و تدوین مدلی متناسب با الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت، مبتنی بر آموزه‌های وحیانی، ضروری است.

علوم اجتماعی و علوم انسانی

یکی از مباحث جذاب، قدیمی و مناقشه‌آمیز در باب علم، بحث «طبقه‌بندی علوم» است. به‌نوعی در این بحث ضمن تفکیک بین علوم، فهم ارتباط بین آن‌ها نیز محل مذاقه است. اصولاً منظور از طبقه‌بندی علوم آن است که روابط و سلسله‌مراتب آن‌ها را نشان داد و وحدت اصلی علم را برقرار ساخت (فاضل‌نیا، ۱۳۵۶: ص ۵). برخی دیگر نیز طبقه‌بندی علوم را تلاش مبنایی به منظور سطح‌بندی و درجه‌بندی علوم تحت نسبت‌های مشخص دانسته‌اند، که می‌توان از آن به ایجاد یک ساختار منطقی برای علوم نیز تعبیر کرد (غلامی، ۱۳۹۳). نکته مهم آن است که هدف اساسی طبقه‌بندی علوم، مجزاساختن آن‌ها از یکدیگر نیست، بلکه هدف، تشخیص قلمرو، روابط و همبستگی آن‌ها با یکدیگر است. با داشتن چنین تصویری است که اولاً: از مغالطه و لغزش‌های علم‌جولگری می‌شود؛ ثانیاً: در ذهن انسان نظم خاصی مستقر می‌گردد؛ ثالثاً: امکان بهره‌گیری از دانش و محصولات آن میسر خواهد شد. در طول تاریخ علم، «طبقات» متعددی برای

علوم استفاده شده است. این طبقات بر اساس ملاک‌های گوناگونی صورت گرفته است. بر اساس مطالعات محقق در منابع متعدد مرتبط با موضوع طبقه‌بندی علوم و از خلال انواع دسته‌بندی‌ها، نمودارها و اشکالی که در این زمینه موجود است، محصول طبقه‌بندی‌های گوناگون در جدول (۱) آمده است.

جدول (۱) انواع طبقه‌بندی‌های علوم

ردیف	ملاک	انواع طبقات
۱	موضوع (توسط فلاسفه یونان قدیم)	حقیقی (شامل: فلسفه نظری و فلسفه عملی) / اعتباری
۲	موضوع (توسط اندیشمندان مسلمان)	حقیقی (شامل: حکمت نظری و حکمت عملی) / اعتباریات
۳	موضوع (توسط آمپر)	جهانی / عقلانی
۴	ترتیب تاریخی (توسط آگوست کنت)	ریاضی / ریاضی و فیزیکی / فیزیکی و شیمی / زیستی / روان‌شناسی / جامعه‌شناسی
۵	قوای ذهنی (توسط بیکن)	حافظه (تاریخ) / تخیل (شعر) / عقل (فلسفه)
۶	طبیعت (قوای حسی و عوامل فراحسی)	طبیعی (تجربی، عقلی، تاریخی، شهودی) / غیر طبیعی (وحيانی، فراشناختی)
۷	عینیت (اسپنسر)	انتزاعی / نیمه‌انتزاعی / عینی
۸	غایت	نظری و عملی / اصالی و آلی / معرفتی و مهارتی / توصیفی و توصیه‌ای
۹	حیطه‌های شناختی و معرفتی	علوم طبیعی و مادی / علوم الهی / علوم انسانی
۱۰	طبقات علوم در دو دسته (مانند غزالی، ابن ندیم و فدایی)	علم دنیا و علم آخرت / علم دین و علم دنیا / علم ادیان و علم ابدان / علم اوائل و علم اواخر / فرض عین و فرض کفایت / علم عقلی و علم نقلی / تقسیم‌بندی دودویی جهانی
۱۱	طبقات علوم در سه دسته (مانند کندی)	علم اعلی یا ربوبی / علم اوسط یا ریاضی / علم اسفل یا طبیعی

۱۲	طبقات علوم در چهار دسته (خوارزمی)	علوم عربی / علوم غیرعربی / علوم عرفی / علوم دخیل
۱۳	طبقات علوم در چهار دسته	فقه برای ادیان / پزشکی برای ابدان / ستاره‌شناسی برای ازمان / نحو برای زبان
۱۴	طبقات علوم در پنج دسته (ملاصدرا)	مطلق علوم / علم گفتارها / علم کردارها / علم اندیشه‌ها / علم آخرت
۱۵	طبقات علوم در شش دسته (فارابی)	لسان / منطق / ریاضیات / طبیعی / الهی / دانش مدنی
۱۶	طبقات علوم در هفت دسته (ابن حزم اندلسی)	خط / نحو / حساب / منطق / علوم طبیعی / اخبار / کلام
۱۷	طبقات علوم در هفت دسته (قلقشندی)	ادبیات / علوم شرعی / علوم طبیعی / علم هندسه / هیئت / ارتماطیقی / اصول عملیه
۱۸	امام خمینی ^{۳۰}	علمی که به کمالات عقلی و وظائف روحی مربوط است / علمی که درباره اعمال قلبیه و وظائف آن است / علمی که راجع به اعمال قلبیه و وظائف نشئه ظاهری نفس است
۱۹	طبقات علوم در ده دسته (بریتانیکا)	ماده و انرژی / زمین / حیات روی زمین / زندگی انسان / جامعه انسانی / هنر / فناوری / مذهب / تاریخ / علوم جهان
۲۰	کتابخانه‌ای (دیوبی)	اطلاعات کلی / فلسفه / دین و مذهب / علوم اجتماعی / زبان‌شناسی / علوم مطلق / علوم عملی / هنرهای زیبا / ادبیات / تاریخ و جغرافیا
۲۱	سایر طبقه‌بندی‌ها نظیر: کارهای ابوریحان بیرونی، حسین نصر و...	

شایان ذکر است که وجود تنوع و تکثر طبقه‌های علوم، نشان از جهت‌مندی آن‌ها نیز دارد. به عبارت دیگر نقطه عزیمت عالمان، محققان و دانشمندان در ورود به بحث طبقه علوم، یکسان نیست. از سوی دیگر جهان‌بینی با طبقه‌بندی، لازم و ملزوم یکدیگرند. به این معنی که از طریق طبقه‌بندی می‌توان به نوع نگاه واضح آن پی برد و برعکس، نوع نگاه به جهان نیز خود نشان می‌دهد که چگونه باید طبقه‌بندی کرد. بنابراین طبقه‌بندی‌های پیشرفته، خود به نوعی متأثر از بینش علمی و فلسفی عصر و زمان پدیدآورندگان آن است و این امر محققین را برای فهم اعتقاد و اندیشه واضعان آن یاری می‌کند و بیان‌گر حرفه و علاقه‌ای است که این گروه به موضوع یا موضوعات خاصی

داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این نوع نگاه را در بحث سرشاخه‌های علوم باید دید (فدایی، ۱۳۸۰).

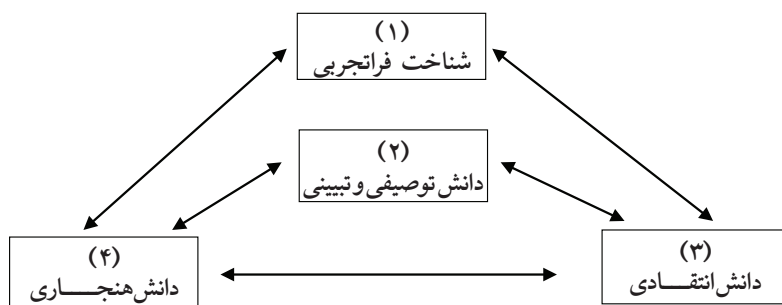
حال لازم است تا با عنایت به نکاتی که در باب طبقه‌بندی علوم بیان شد، نگاهی به معنای علوم اجتماعی و علوم انسانی داشته باشیم. در خصوص تعاریف علوم اجتماعی و علوم انسانی گزاره‌ها و دیدگاه‌های متعددی وجود دارد. اما به‌طور کلی علوم اجتماعی با دانش جامعه و جهان اجتماعی مواجه‌اند و بر مطالعه پدیده‌های ساخت‌یافته اجتماعی، چگونگی ارتباط آن‌ها با یکدیگر، ساختار جامعه و فعالیت اعضای آن متمرکزند (شومیکر، ۱۳۸۷: ص ۱۵). برخی از اندیشمندان در تعریف علوم اجتماعی به «علوم رشدیافته» اشاره می‌کنند. به‌عنوان نمونه یکی از جامعه‌شناسان، راجع به تفاوت میان علوم رشدیافته‌تر و علوم دیگر به‌خصوص جامعه‌شناسی به این نکته اشاره کرده است که، بین جامعه‌شناسی و سایر علوم رشدیافته‌تر تفاوتی وجود دارد، مبتنی بر قرن‌ها پژوهش علمی انباشت‌شده (مرتین، ۱۹۵۷: ص ۸۷).

از سوی دیگر علوم انسانی ارتباط تنگاتنگی با مفهوم انسان دارد و در یک طبقه‌بندی کلی به علوم جامعه‌شناسی تا علوم انسان‌شناسی و علوم مدیریتی تقسیم می‌شود. در علوم مدیریتی از چگونگی تنظیم روابط انسان‌ها با جامعه و روابط اجتماعی با هم، بحث می‌شود. در واقع علوم مدیریتی تابع تعریف از انسان است و تعریف از انسان هم در یک نظام ولایت و توتلی به دست می‌آید و در یک بستر اجتماعی متولد می‌شود. البته این نظام ولایت اجتماعی ریشه‌ای در ولایت و توتلی تاریخی دارد که ضامن استمرار نظام اجتماعی و به تعبیری استمرار جامعه در بستر تاریخ است (رضوی، ۱۳۹۲: ص ۴۴۱).

در این خصوص یکی از دانشمندان معتقد است که علوم انسانی عبارت است از: سلسله‌ای از علوم که با اندیشه انسان سروکار دارد؛ به این معنی که متعلق علم، با اندیشه سروکار دارد نه خود علم به معنای شناختن؛ و این علوم می‌توانند در ساختن انسان و تکامل معنوی و روحی او نقشی داشته باشند و از این جهت، با هدف انبیا و تعالیم آن‌ها ارتباط پیدا می‌کنند؛ زیرا هدف انبیا نیز ساختن انسان بوده است (مصباح یزدی، ۱۳۶۱: ص ۱۹۷).

نکته دیگری که برخی از اندیشمندان ابراز می‌کنند آن است که معنای علوم اجتماعی با مفهوم «شناخت اجتماعی» مرتبط است. شناخت اجتماعی، هرگونه معرفتی در باب جامعه انسانی است که در قالب «فلسفه اجتماعی»، «اندیشه اجتماعی»، «علوم اجتماعی» یا علم «سیاست‌گذاری اجتماعی» عرضه می‌شود. می‌توان چارچوب شناخت اجتماعی را متشکل از چهار حوزه به‌هم‌پیوسته و درهم‌تأثیرگذار، مطابق شکل (۱) تلقی کرد (بستانی، ۱۳۹۰: ص ۶). منطبق با «رویکرد پوزیتیویستی»، علوم اجتماعی به حوزه دوم یعنی «دانش توصیفی» تعلق دارند. در برابر

این رویکرد، برخی از مکاتب مانند «مارکسیسم»، قلمروی علوم اجتماعی را به حوزه سوم یعنی «دانش انتقادی» نیز گسترش دادند. در حوزه چهارم یعنی «دانش هنجاری» نیز برخی از رویکردها مانند اقتصاد اسلامی و مدیریت اسلامی با رویکرد هنجاری دیده می‌شوند. بنابراین برخلاف دیدگاه پوزیتیویستی، می‌توان علوم اجتماعی را در معنایی وسیع به کار برد.



شکل (۱) چارچوب شناخت اجتماعی

علم دینی

موضوع «علم دینی» موضوع مهم و قابل مناقشه‌ای است و البته چون این مقاله مستقیماً بدان نمی‌پردازد، لذا به دنبال تفصیل پیرامون آن نیز نخواهد بود. اما لازم است تا حداقل برخی از دیدگاه‌های مهم و موضوعات اساسی این حوزه را مطرح نمود و محقق نیز موضع خود را در برابر آن‌ها مشخص نماید. اصلی‌ترین دیدگاه‌های مرتبط در این حوزه در جدول (۲) مشخص شده‌اند.

جدول (۲) رویکردهای مهم علم دینی (گودرزی، ۱۳۹۳: ص ۱۰۳)

ردیف	رویکرد	تمرکز اصلی و شرح مختصر رویکرد
۱	استنباطی	دین‌شناسی دایره‌المعارفی: اصول کلی همه علوم در دین است و باید آن‌ها را استنباط و استخراج نمود.
۲	تهذیبی و تکمیلی	پیراستگی علوم موجود: بر اساس اندیشه اسلامی باید به حذف نکات منفی علوم و تکمیل آن‌ها پرداخت.
۳	تأسیسی	گزیده‌گویی دین: بخشی از اندیشه اسلامی به‌منزله پشتوانه متافیزیکی برای تحقیق در فرضیه‌های علمی علوم انسانی قرار دارد.
۴	حداقلی	طرح کاربردهای خاص و محدود برای علم دینی که به نظریات فردمحور، هدف‌محور، مسئله‌محور و موضوع‌محور تقسیم می‌شود.

۵	میانی	در مقایسه با رویکرد حداقلی دامنه وسیع‌تری را برای دین قائل است.
۶	حداکثری	عمدتاً اصالت روش تجربی به معنای معیار نهایی داوری نظریات زیر سؤال رفته است و از روش‌های تعقلی و وحیانی در کنار روش تجربی بهره برده می‌شود.

البته باید عنایت داشت به علت نوع نگاه متفاوت به علم و دین در اسلام با ادیان دیگر (البته به دلیل تحریف آن‌ها)، موضوع تضاد علم و دین در مکتب ناب اسلام مطرح نیست؛ اما تحت تأثیر دانشمندان غیراسلامی، در میان دانشمندان مسلمان نیز بحث علم دینی ارائه شده است. دلیل بر این مدعا آن است که اسلام همواره بر علم، عالم، علم‌آموزی، متعلم و ده‌ها موضوع مشابه در حیطه علم و تفکر تأکید داشته و حتی طلب آن را «فریضه» دانسته است؛ پس چگونه ممکن است که بین علم و دین تضاد بدانند. اما اگر دینی تحریف شد و در آن کلیسا «در برابر» دانشمندان قرار گرفت و هر نظریه علمی در دادگاه‌های تفتیش عقاید محکوم به طرد شد، آن وقت است که تعارض و تضاد مطرح می‌شود؛ چون در چنان دیدگاهی عقل در برابر وحی قرار داده شده است. اما همان‌طور که بیان شد اصولاً در تعالیم اسلامی تضادی بین دین و علم نمی‌توان یافت، چون تضادی بین وحی و عقل نیست. باید توجه داشت که وحی بدون عقل و عقل بدون علم، در هدایت بشر کافی نیست و خداوند این‌ها را با هم و در کنار هم قرار داده است (مهدوی کنی، ۱۳۹۰: ص ۲۹).

اصولاً مکاتبی که وحی را منکر می‌شوند و بر عقل تأکید دارند و از سوی دیگر برخی از تفکرات افراطی و تکفیری که عقل را منکر می‌شوند، هر دو محکوم به شکست‌اند. لذا اهمیتی که اسلام برای وحی، عقل و تفکر قائل است، در کمتر مکتبی می‌شود دید. بسنده کردن به یکی از این موارد و غفلت از دیگری، از مصیبت‌های بزرگی است که جهان امروز بدان گرفتار است. به تعبیر یکی از محققان، «موحد» به تصور اینکه به وحی متمسک است و وحی بالاتر از عقل است، عقل را رها کرده، لذا از وحی هم کمترین استفاده را برده است. اما «کافر» با وجود نفی وحی، در حد توان از عقل استفاده برده است (نقی‌پورفر، ۱۳۸۲: ص ۲۲).

البته وقتی بحث از رابطه علم و دین مطرح است باید توجه داشت که از بروز چهار گونه التقاط پرهیز نمود؛ اولاً: التقاط ایدئولوژیک، ناشی از تمایل به آمیختن گزاره‌های وحیانی با گزاره‌های ایدئولوژیک؛ ثانیاً: التقاط در عمل و تجربه، ناشی از تمایل به آمیختن گزاره‌های وحیانی با گزاره‌های حاصل از تجربه و اقدام شخصی؛ ثالثاً: التقاط علمی و ادبی، ناشی از تمایل به آمیختن گزاره‌های وحیانی با گزاره‌های علمی نامطمئن یا حتی مطمئن؛ رابعاً: التقاط دنیازدگی، ناشی از توجه افراطی به دنیا و غرق شدن در آن (پورعزت، ۱۳۹۲: ص ۴۰). برای پرهیز از این التقاط‌ها باید توجه دقیقی

به مفهوم علم، دین و به‌خصوص الزامات مطالعات مرتبط با هر حوزه داشت.

حال با عنایت به این نکته، سؤال مهم آن است که علم چیست؟ شاید این سؤال یکی از کلیدی‌ترین سؤالات در باب علم دینی است. هر فردی بر اساس بینش خود، ادراکی از علم و شبه‌علم دارد. ولی علیرغم تفاوت این ادراکات، آنچه مهم است، اهمیت روزافزون و مشهود علم و دستاوردهای آن در حوزه زندگی بشری و سبک زندگی است. برای آنکه مفهوم علم درک شود می‌توان آن را نهادی اجتماعی دانست که وظیفه تولید احکام و نظریه‌های درست درباره جهان را دارد، که منطبق با واقع یا به لحاظ تجربی و عملی کارآمد و قابل اتکا باشد (شیخ‌رضایی، ۱۳۹۲: ص ۸). اما آیا برای اداره جامعه و زندگی مادی و معنوی، علم که مبتنی بر عقل است، کفایت می‌کند یا اتکای صرف به منبع وحی برای سامان‌دادن به امور دین و دنیا کافی است؟ به بیان دیگر رابطه بین علم، عقل، وحی و نقل چیست؟

اگر برای تبیین نقش تعقل از قرآن کریم بهره گرفته شود آیات متعددی دیده خواهد شد. برای نمونه در بیان علت جهنمی‌شدن افراد به دو علت اشاره می‌شود.^۱ اولاً: به حرف حق اعتنا نکردند و گوش دل نسپردند؛ ثانیاً: عقلشان را به کار نینداختند (نقی‌پورفر، ۱۳۸۲: ص ۲۴).

از نظر استاد جوادی آملی علم، سه مقطع را پشت سر گذاشته است؛ اول: «کشف حقیقت»، دوم: «محدودشدن به روش‌های تجربی و حسی»، و سوم: «کاربردی‌شدن». لذا علم چیزی تلقی شد که مشکلی را حل کند. اما علم به هر معنایی که تفسیر شود، می‌تواند دینی باشد. زیرا کشف حقایق که همان علم است، چهار راه دارد و اعلی راه، وحی است و مقابل ندارد. بقیه راه‌ها زیر مجموعه وحی هستند. لذا «علم تجربی» گوشه‌ای از آن «علم حقیقی» است. پس تجربه محترم است اما باید به عقل تکیه کند و فرق تجربه و قیاس نیز در همین است. حتی ایشان می‌فرمایند که کاربردی‌بودن با علم گره خورده باشد هم، باز علم دینی است (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ص ۶۶).

نکته دیگر در باب علم دینی آن است که علم دینی چگونه شکل می‌گیرد. در این خصوص دیدگاه‌های بسیار متعددی وجود دارد. یکی از رویکردهای اصلی که مدعی علم دینی است، رویکرد تولید فلسفه‌های مضاف است. این رویکرد با دغدغه عینیت‌بخشی به جریان فلسفه در عالم خارج، بر این نکته تأکید دارد که فلسفه صدرایی، نتوانسته در تولید نظریه‌های علوم انسانی

۱. «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ. فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» می‌گویند اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم در میان دوزخیان نبودیم. پس به گناه خود اعتراف کردند پس، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا. (ملک: ۱۰ و ۱۱).

اسلامی حضوری مؤثر و جدی پیدا کند و در یک نگاه آسیب شناسانه مدعی است که می توان با بیان و بررسی منطقی ضعف ها و آسیب های این دستگاه فلسفی، به حکمت نوین اسلامی دست یافت. در حقیقت این نظریه با ارائه طرح حکمت نوین اسلامی، عبور از فلسفه صدرایی را پیشنهاد داده است (قراملکی، ۱۳۹۲: ص ۱۲۷). اما فارغ از این نوع نگاه، در یک طبقه بندی منطقی می توان عمده دیدگاه هایی را که در صدد نوعی برقراری ارتباط بین دستاوردهای تجربی بشر و آموزه های نقلی هستند، در سه دسته قرار داد و در ذیل آن ها، انواع نظریات و دیدگاه ها را آورد.^۱ این دسته ها عبارت اند از:

۱. دیدگاه هایی که اصالت را به «آموزه های نقلی» می دهند و سعی در تحویل یا اندراج دستاوردهای تجربی در ذیل آموزه های نقلی دارند.

۲. دیدگاه هایی که اصالت را به «روش تجربی» و دستاوردهای بشری می دهند و سعی در تحویل یا اندراج آموزه های نقلی در ذیل روش تجربی دارند.

۳. دیدگاه هایی که سعی در تحویل هیچ یک به دیگری را ندارند؛ بلکه نوعی جمع بین هر دو را با توجه به تبیین جایگاه هر یک در منظومه معرفتی انسان، مد نظر دارند (سوزنچی، ۱۳۸۸: ص ۱۹۳).

باید توجه داشت که مخالفین بومی سازی علم و در حقیقت علم دینی، معتقدند که ارزش ها نمی تواند به مقام داوری وارد شوند؛ ضمن اینکه ثابت بودن علم و شمول آن نیز مانع است. پیش فرض های این ادعا عبارت اند از:

- تفکیک انگیزه و انگیزه خسته؛

- نظریه تطابق؛

- استقلال مکانیسم نظام طبیعت؛

- خشی بودن روش علمی؛

- و موارد مشابه دیگر.

اما واقعیت آن است که علوم، جهت دارند و امکان های متعددی در تجربه و واقعیت وجود دارد. (صادقی، ۱۳۹۲: ص ۵۸۹)

۱. باید عنایت داشت که در این دسته بندی، آموزه های نقلی تقریباً معادل وحی دانسته شده اند، که خود محل بحث است.

علوم انسانی اسلامی

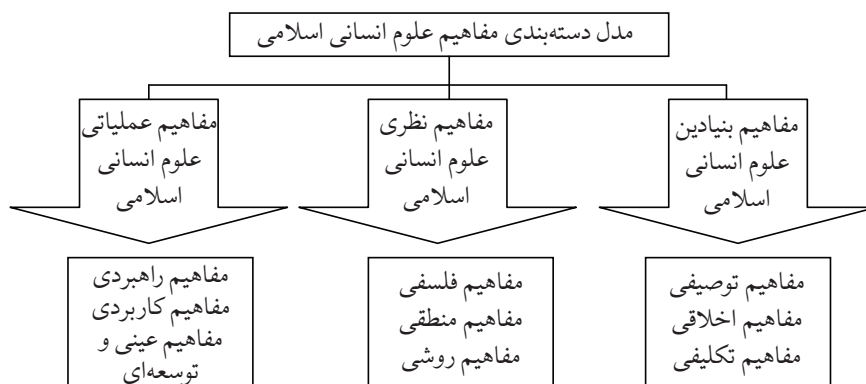
در توضیح مفهوم «علوم انسانی»، مشخص شد که این علوم ارتباط تنگاتنگی با مفهوم انسان دارند؛ با توجه به نقش محوری انسان در جهان آفرینش، باید این دسته را نسبت به «علوم پایه» و «علوم تجربی» برتر دانست. اما فارغ از این ادعا، نگرش محققین و جهان‌بینی آن‌ها در شکل‌گیری علوم انسانی و قضاوت در ارزش و جایگاه آن نسبت به علوم دیگر مؤثر است. ذکر این نکته مهم است که اگر ملاک طبقه‌بندی علوم، موضوع یا غایت قرار داده شود، آن دسته از علوم که موضوع یا غایتشان اسلامی است، علوم اسلامی خواهند بود؛ مانند علم کلام یا فقه. اما اگر کسی بخواهد به صورت جمع‌بندی، طبقه‌بندی علوم اسلامی را بداند، می‌تواند به «علوم اسلامی نقلی»، «علوم اسلامی عقلی» و «علوم اسلامی تجربی» ارجاع دهد. به بیان دیگر اسلامی بودن یک علم با عقلی یا تجربی بودن آن ناسازگار نیست. البته معنای اسلامی نیز آن است که این علوم بخش قابل توجهی از محتویشان را از اسلام گرفته باشند و در هیچ‌یک از اضلاع و ابعاد، با دین در تضاد و تعارض نباشند (فتح‌اللهی، ۱۳۸۸).

از نظر استاد مطهری وقتی از تعبیر علوم اسلامی استفاده می‌شود، اطلاق واژه «اسلام» به دو شکل محتمل است؛ اول: اسلامی بودن از «درون»، به این معنا که علم از نظر محتوای درونی و از نظر مبادی تصویری و تصدیقی و نظام مسائل مرتبط با آن، اسلامی باشد؛ دوم: اسلامی بودن از «برون»، یعنی علم، صرف نظر از مبادی و نظام مسائلش، با اسلام نسبتی ایجابی داشته باشد (مطهری، ۱۳۷۰: ص ۱۶).

سال‌هاست که واژه «علوم انسانی اسلامی» در مجامع علمی به کار می‌رود. مراد از این ترکیب آن است که برای تولید دانش علوم انسانی باید به منابع دینی و گزاره‌های ارزشی توجه داشت. به خصوص به منبع عظیم وحی و قرآن کریم که مملو از آموزه‌هایی است که در شناخت انسان کاربرد دارند. علوم انسانی مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مدیریت، حقوق و اقتصاد، شاه‌رگ حیاتی اداره هر جامعه‌ای است؛ زیرا این علوم با ارائه مباحث مختلفی پیرامون موضوعات و مسائل مرتبط با انسان و ساحت‌های وجودی او، چون مبدأ آفرینش، خلقت انسان، فطرت، مسیر و مقصد، فرجام جهان، آزادی، حقوق، مردم‌سالاری و نظایر آن، اصول اساسی حکمرانی، توزیع قدرت و ثروت و ارزش‌های جوامع را تعیین می‌کنند. به همین علت غالباً علوم انسانی با محوریت نگاه به انسان، هم سازمان‌دهی و ارتباطات به معنای عام را در سطح جامعه، و هم تعاملات علوم دیگر را تعیین می‌کند. امروزه در جهان اسلام و نزد اندیشمندان واقعی، بزرگ‌ترین موضوع در علوم انسانی، مبانی سکولاریستی آن‌هاست. این مبانی با محوریت جدایی دین از عرصه دنیا و سیاست و ادعای

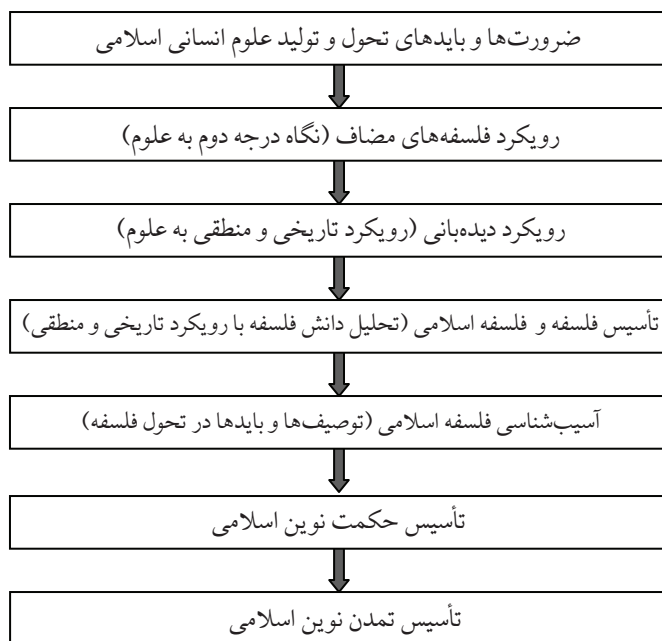
بی طرفی علم، در حقیقت بیشترین ضربه را به جایگاه انسان در نظام آفرینش زده‌اند. اگر در جهان معاصر، اخلاق به سمت قهقرا رفته است و پدیده‌های مذمومی چون هم‌جنس‌بازی طرفدار دارد و حتی در برخی مجامع سیاسی و حکومتی نظیر مجامع تصمیم‌گیری در آمریکا از حقوق آنان دفاع می‌شود، بی‌ارتباط نیست اگر ادعا شود که این، همه از آثار علوم انسانی بر محور تفکر سکولار و تز جدایی دین از عرصه دنیاست.

نکته مهم آن است که برخلاف پوزیتیویست‌ها که ادعا می‌کنند علوم از «استقرا» و «تحقیقات آزمایشگاهی» شروع می‌شوند، امروزه فلسفه علم ثابت می‌کند که تحقیقات علوم انسانی از آزمایشگاه شروع نمی‌شود، بلکه «مبانی مابعدالطبیعی» به علوم انسانی جهت می‌دهد و امکان ندارد روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و اقتصاددانی، دارای چنین مبانی‌ای نباشد. لذا در تاریخ فلسفه و علم در غرب ابتدا «تحول فلسفی» اتفاق افتاد و بعد علوم انسانی شکل گرفت. ساختار علوم انسانی در قرن «نوزدهم» پی‌ریزی شد، درحالی‌که تحول فلسفه در دوره دکارت و فرانسیس بیکن در قرن «هفدهم» و «هجدهم» اتفاق افتاد. لذا هر یک از واژه‌هایی که در علوم انسانی است، بار معنایی خود را دارد، که مبتنی بر همین مبانی است (قراملکی، ۱۳۹۲: ص ۱۳۰). اینجاست که اجزای درونی شبکه علوم انسانی اسلامی را می‌توان به «علم»، «عالمان» و «متعلمان» و «سازمان مدیریت دانش» طبقه‌بندی کرد. در توضیح روابط درون شبکه علمی این علوم باید بتوان علم، عالم و معلم را طوری دسته‌بندی نمود که استقلال دسته‌ها از یکدیگر، یکپارچگی و پیوستگی آن‌ها قابل ملاحظه باشد. شکل (۲) نظام پیشنهادی طبقه‌بندی اجزای علوم انسانی اسلامی را نشان می‌دهد (رضایی، ۱۳۹۲: ص ۴۸۳).



شکل (۲) نظام پیشنهادی طبقه‌بندی اجزای علوم انسانی اسلامی

همان‌گونه که در مطالعات تجربی، مسائلی بین دو رویکرد «استقرایی» و «قیاسی» مشهود است، به نظر می‌رسد در فرآیند تولید و تحول علوم انسانی اسلامی نیز بتوان مشابه این دو نوع رویکرد و در نتیجه مشکلات بین آن‌ها را دید. به بیان دیگر در حوزه تولید علم دینی و با رویکرد قیاسی، محقق کارش را با تأمل در گزاره‌های خاص دینی و بر محور مسئله‌ای که در ذهن دارد، آغاز می‌کند و از این طریق، موفق به کشف «طرح نظری اولیه» می‌شود؛ سپس با پردازش آن در قالب زبان نظریه‌پردازی، به جست‌وجوی وسیع در گزاره‌های دینی و استخراج مصادیق و فرضیه می‌پردازد. اما در رویکرد استقرایی، کار محقق از جست‌وجوی گزاره‌های دینی آغاز می‌گردد و پس از استخراج مجموعه کم‌وبیش گسترده‌ای از گزاره‌های مرتبط با مسئله مورد نظر و بیان آن‌ها در قالب فرضیه علمی، می‌کوشد از طریق نظام‌مندکردن آن‌ها به «طراحی مدل نظری» بپردازد و به «نظریه‌سازی» نائل شود (بستانی، ۱۳۹۰: ص ۵۴). لذا هر دو رویکرد قیاسی و استقرایی برای تولید و تحول علم دینی و به‌ویژه علوم انسانی اسلامی کاربرد خواهند داشت. البته همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، موضوع وحی و استفاده از منبع عظیم الهی مسئله مهمی است که با کمک دو چراغ مهم یعنی عقل و نقل و تجربه و مراجعه به قرآن و کلام اهل بیت علیهم‌السلام تحقق می‌یابد. گفتنی است که علاوه بر منابع وحیانی، در تولید و تحول علوم انسانی اسلامی، «فلسفه» و به‌خصوص «فلسفه‌های مضاف» نقش خاصی دارند. زیرا به اعتقاد برخی از محققان تا فلسفه مضاف به حقایق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تحقیق نشود، نمی‌توان به تدوین نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اسلام پرداخت و به طریق اولویت، فلسفه درجه دوم نسبت به نظام‌های اجتماعی نیز نخواهد بود. لذا وقتی می‌توان به فلسفه نظام اجتماعی اسلام با رویکردی درجه‌دو پرداخت، که ابتدا نظام‌های اجتماعی اسلام شکل یابند و تشکیل این نظام‌ها هم متوقف بر فلسفه‌های مضاف به حقایق اجتماعی هستند. به این ترتیب می‌توان سیر مراحل دست‌یابی به فلسفه اسلامی و فلسفه نوین خودی را بر اساس شکل (۳) ترسیم کرد (قراملکی، ۱۳۹۲: ص ۱۴۸).



شکل (۳) سیر مراحل دستیابی به فلسفه اسلامی و فلسفه نوین اسلامی

پیشرفت و تحول علوم انسانی اسلامی

پیشرفت و تحول در امور دنیوی و اخروی از جمله مسائل مهم در زندگی فردی و اجتماعی انسان است. بشر تقریباً از ابتدای خلقت خود در زمین با مفاهیم «رشد»، «توسعه» و «پیشرفت» آشنا بوده است. هرچند که میزان این آشنایی در طول زمان تغییر کرده و سیر گسترش مفهوم رشد، توسیع داشته است. با وجود این سابقه، به تعبیر یکی از اندیشمندان، یکی از این معانی که بشر در خصوص فهم آن مشکل دارد واژه «پیشرفت» است. به تعبیر ایشان همه می‌دانند پیشرفت چیست، اما شاید تعداد اندکی از اهل فضل از معنای دقیق و تاریخی آن اطلاع داشته باشند؛ چرا که وقتی سخن از پیشرفت به میان می‌آید، نمی‌پرسند پیشرفت چیست و گوینده از آن چه مراد کرده است (داوری اردکانی، ۱۳۹۱: ص ۲۰).

البته در نگاه عام این سه واژه معادل یکدیگرند، ولی در نگاه تخصصی قطعاً بین آن‌ها تفاوت وجود دارد. به طور خلاصه می‌توان ماهیت رشد را بیشتر کمی دانست و توسعه را بیشتر بر محور امور کیفی متمرکز دانست. اما واژه پیشرفت معنای دیگری دارد. این واژه بیشتر توسط مقام معظم رهبری به عنوان بدیلی مناسب برای توسعه به کار رفته است. البته قبل از ایشان معمولاً از ترکیب

دو واژه توسعه و پیشرفت استفاده می‌شد؛ اما ایشان در نام‌گذاری سال‌ها و دهه‌های مختلف از واژه پیشرفت در معنا و مفهومی متفاوت‌تر از توسعه استفاده نمودند. به عنوان نمونه در تاریخ ۱۳۸۸/۲/۲۷ می‌فرمایند: «ما وقتی می‌گوییم پیشرفت، نباید توسعه به مفهوم رایج غربی تداعی بشود. امروز توسعه، در اصطلاحات سیاسی و جهانی و بین‌المللی حرف رایجی است. ممکن است پیشرفتی که ما می‌گوییم، با آنچه که امروز از مفهوم توسعه در دنیا فهمیده می‌شود، وجوه مشترکی داشته باشد (که حتماً دارد) اما در نظام واژگانی ما، کلمه پیشرفت معنای خاص خودش را داشته باشد که با توسعه در نظام واژگانی امروز غرب، نایستی اشتباه بشود. آنچه ما دنبالش هستیم، لزوماً توسعه غربی (با همان مختصات و با همان شاخص‌ها) نیست.» لذا می‌توان این چنین برداشت نمود که در نگاه ایشان توسعه در بهترین حالت صرفاً زندگی مادی انسان را بهبود می‌دهد و تحولی در سطح رفاه انسان ایجاد می‌کند. ضمن اینکه توسعه، عامل ایجاد فاصله بین کشورهاست؛ زیرا در این مفهوم جوامع به «توسعه‌یافته» و «توسعه‌نیافته» تقسیم می‌شوند. اما در نگاه اسلامی پیشرفت، بارِ مفهومی دیگری دارد. در اندیشه اسلامی پیشرفت در ابعاد دنیوی و اخروی حادث می‌شود و در آن، تمامی انسان‌ها باید برای تحقق جامعه منتظران واقعی و رسیدن به مدینه فاضله مهدوی کوشش نمایند. به بیان دیگر در چنین رویکردی هدف از خلقت انسان‌ها و بعثت انبیا و مجاهدت امامان محقق خواهد شد؛ که تحقق عدالت حداکثری و الهی در سطح عالم است. لذا مفهوم پیشرفت به شدت با آموزه‌های ادیان گره خواهد خورد (گودرزی، ۱۳۸۳).

مقام معظم رهبری در خصوص مقصد نهایی پیشرفت و تحول معتقدند که: «البتّه نمونه کامل این دنیا در دوران ظهور حضرت بقیه‌الله (ارواحنا فداه) اتفاق خواهد افتاد و از آن جا - من این را این جا عرض بکنم - دنیا شروع خواهد شد. ما امروز در زمینه‌های مقدماتی عالم انسانی داریم حرکت می‌کنیم. ما مثل کسانی هستیم که در پیچ و خم‌های کوه‌ها و تپه‌ها و راه‌های دشوار داریم حرکت می‌کنیم تا به بزرگراه برسیم. وقتی به بزرگراه رسیدیم، تازه هنگام حرکت به سمت اهداف والاست. بشریت در طول این چند هزار سال عمر خود، دارد از این کوره‌راه‌ها حرکت می‌کند تا به بزرگراه برسد. وقتی به بزرگراه رسید - که آن، دوران ظهور حضرت بقیه‌الله است - آنجا حرکت اصلی انسان آغاز خواهد شد، حرکت سریع انسان آغاز خواهد شد، حرکت موفق و بی‌زحمت انسان آغاز خواهد شد. زحمت فقط عبارت است از همین که انسان در این راه حرکت کند و برود، دیگر حیرتی در آنجا وجود نخواهد داشت.» (۱۳۸۹/۹/۱۰).

نکته دیگری که در خصوص الگوی پیشرفت مهم است، «عرصه‌های اصلی» الگوست. در حقیقت حوزه‌های مهمی که باید پیشرفت در آن‌ها تحقق یابد. در این مورد رهبری می‌فرمایند:

«آنچه که باز من اینجا اضافه می‌کنم، این است که عرصه‌های این پیشرفت را به‌طور کلی بایستی مشخص کنیم. چهار عرصه اساسی وجود دارد... در درجه اول، پیشرفت در عرصه فکر است. ما بایستی جامعه را به سمت یک جامعه متفکر حرکت دهیم؛ این هم درس قرآنی است... عرصه دوم - که اهمیتش کمتر از عرصه اول است - عرصه علم است. در علم باید ما پیشرفت کنیم. البته علم هم خود، محصول فکر است... عرصه سوم، عرصه زندگی است، که قبلاً عرض کردیم. همه چیزهایی که در زندگی یک جامعه به‌عنوان مسائل اساسی و خطوط اساسی مطرح است، در همین عنوان عرصه زندگی می‌گنجد. مثل امنیت، مثل عدالت، مثل رفاه، مثل استقلال، مثل عزت ملی، مثل آزادی، مثل تعاون، مثل حکومت... عرصه چهارم - که از همه این‌ها مهم‌تر است و روح همه این‌هاست - پیشرفت در عرصه معنویت است. ما بایستی این الگورا جوری تنظیم کنیم که نتیجه آن این باشد که جامعه ایرانی ما به سمت معنویت بیشتر پیش برود... معنویت نه با علم، نه با سیاست، نه با آزادی، نه با عرصه‌های دیگر، هیچ منافاتی ندارد، بلکه معنویت روح همه این‌هاست.» (۱۳۸۹/۹/۱۰).

با تحلیل مطالب و فضایی که رهبری در خصوص الگوی پیشرفت و تحول طراحی می‌نمایند، می‌توان ویژگی‌های اساسی این الگو را از دید ایشان در موارد ذیل برشمرد:

۱. الگو وسیله و میزان سنجش موفقیت‌ها و یک نقشه جامع است؛
۲. الگوی پیشرفت غربی در نگاه به انسان و بهبود مسائل معنوی انسان ناموفق بوده است؛
۳. التزام صحیح و واقعی به توحید در طراحی الگو؛ ضمن اینکه هدف اصلی الگو، رشد و تعالی انسان و انسانیت است؛
۴. الگو باید به مفاهیم اسلامی از جمله حق‌مدار بودن، دست‌یابی به جامعه‌ای اسلامی و ارزش‌های الهی متکی باشد؛
۵. الگو باید هوشمندانه از دستاوردهای مناسب غرب بهره‌برد و با پرهیز از تقلید کور از غرب و ادبیات غرب در باب توسعه، توسط متفکران و نخبگان ایرانی طراحی شود؛
۶. در طراحی الگو باید از شتاب‌زدگی پرهیز داشت و به زمان‌بر بودن فرآیند و نقش مدیران ارشد نظام و قوای سه‌گانه عنایت نمود؛
۷. عرصه‌های الگو عبارت‌اند از: فکر، علم، سبک زندگی و معنویت؛
۸. جایگاه الگو نسبت به سایر اسناد بالادستی مهم و تأثیرگذار است، لکن الگو باید منعطف باشد؛
۹. مقصد نهایی الگو باید با تفکر مهدویت و زمینه‌سازی ظهور مرتبط باشد.

باید توجه داشت همان‌طور که در کلام مقام معظم رهبری بیان گردید، در نظام الگو قاعداً مبانی، آن دسته از آموزه‌های مُصرّح در قرآن و سنت صحیح، یا برداشت‌شده از سوی دین‌شناسان است که، توجه به آن در چگونگی دست‌یافتن به یک جامعه پیشرفته، مؤثر است. به بیان دیگر چگونگی دست‌یافتن به یک جامعه پیشرفته، در گروی پاسخ به پرسش‌هایی است که در حیطه‌های مورد نظر مطرح است. بنابراین، مبانی، رویکرد معرفتی دارد و ناظر به بخش اسلامی الگوست. دو تلقی مختلف از مبانی می‌تواند وجود داشته باشد؛ اول: مبانی به مثابه یافته‌های پسینی هستند؛ یعنی وقتی الگو تحقق یافت، می‌توان به واکاوی آن‌ها پرداخت که در این حالت مبانی جنبه وجودی دارد و تنها ناظر به «هست» خواهد بود؛ دوم: مبانی به مثابه یافته‌های پیشینی هستند که گاه پیش از تحقق الگو می‌توان یک سلسله مبانی را برای آن پیشنهاد کرد و کوشید مبانی آن را «تعیین» و «توصیه» کرد و آن را نقطه عزیمت «تدوین» و «تحقق» الگو قرار دارد (الویری، ۱۳۹۱: ص ۱۴۴).

البته اینکه مبانی و چارچوب‌های تدوین‌شده چگونه در اجزا و ابعاد الگو لحاظ شوند، یک بحث مهم و تأثیرگذار است، که باید در تدوین مدل‌های کاربردی به‌خصوص در مدیریت تحول علوم انسانی اسلامی به‌عنوان یکی از پیشران‌های مؤثر در نگاه راهبردی انقلاب اسلامی مد نظر قرار گیرد. اما به‌طور کلی باید توجه داشت که الگو، برنامه‌ای تحولی است که نخبگان جامعه، آن را تهیه می‌کنند و در زمان تهیه باید با اجماع، مبتنی بر چهار عرصه «فکر»، «علم»، «سبک زندگی» و «معنویت» تدوین شود؛ تا کنار این سرمایه مهم با ضمانت‌های قانونی در مرحله اجرا دچار مشکل نشود. با عنایت به این مطلب می‌توان سه ساحت متفاوت برای الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت، و همچنین مدیریت تحول را که نیازمند تدوین مبانی است در نظر گرفت. اول: مبانی ناظر به خاستگاه‌های معرفتی و دینی که معرف وجه «اسلامی بودن» است؛ دوم: مبانی ناظر به محیط اجرای الگو که حاکی از وجه «ایرانی بودن» است؛ سوم: مبانی ناظر به منطق تدوین الگو که بیانگر وجه «روش‌مندی الگو و سازوکار علمی» آن است. زیرمجموعه‌ها و محورهای فرعی این سه ساحت در جدول (۳) آمده‌اند (الویری، ۱۳۹۱: ص ۱۴۵). قطعاً مدیریت تحول علوم انسانی اسلامی باید بتواند در این ساحت‌ها عمل نماید.

جدول (۳) محورهای فرعی ساحت‌های الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت

ردیف	مبانی معطوف به	شرح
۱	تعریف و جایگاه دین (مراد دین اسلام است)	قلمروی این جهانی و آن جهانی دین / فرانهادبودن دین / هدایت‌گر بودن دین / جامعیت دین / انعطاف‌پذیری دین / رابطه حق‌الله و حق‌الناس

۲	مسائل معرفت‌شناختی	سنجش تکثرگرایی معرفتی/ چستی و تبیین در جات متفاوت فهم دین / تعریف‌پذیری بودن اسلامی بودن
۳	مسائل هستی‌شناختی	رابطه انسان با خدا / رابطه انسان با عالم غیب / رابطه انسان با معاد / رابطه انسان با محیط طبیعی / رابطه انسان با محیط اجتماعی / رابطه انسان با خود / رابطه انسان با ابزار و فناوری / ویژگی‌های عالم هستی
۴	مسائل انسان‌شناختی	ابعاد، ساحت‌های وجودی انسان / ویژگی‌های انسان / پیوند انسان و توسعه‌یافتگی و پیشرفت / انسان کامل به مثابه انسان آرمانی / جایگاه فطرت در شناخت انسان به مثابه موضوع توسعه / عقل‌گرایی انسان
۵	مسائل جامعه‌شناختی	چستی جامعه / رابطه فرد و جامعه و اصالت هر یک / تعمیم‌پذیری بایدها و نبایدهای ناظر به افراد به نهادهای اجتماعی
۶	مسائل پیشرفت	جایگاه ابزاری دنیا در پیشرفت و شمول دامنه توسعه به حیات جاودانه و اخروی انسان‌ها / تکلیف و حق بودن توأم توسعه‌یافتگی و پیشرفت / آرمان‌گرایی، واقع‌گرایی و مصلحت‌گرایی توأم دین / گوناگونی الگوهای پیشرفت برآمده از دین متناسب با جوامع مختلف / خردپسندی / فراگیر بودن نقش‌آفرینی (مشارکت) در فرایند پیشرفت
۷	مسائل تمدن‌شناختی	جامعه موعود مهدوی، نقطه غایی و آرمانی پیشرفت / ظرفیت جاودانه تمدن‌سازی دین / نامحدود بودن توسعه‌یافتگی / جواز و ضرورت اخذ و اقتباس تمدنی

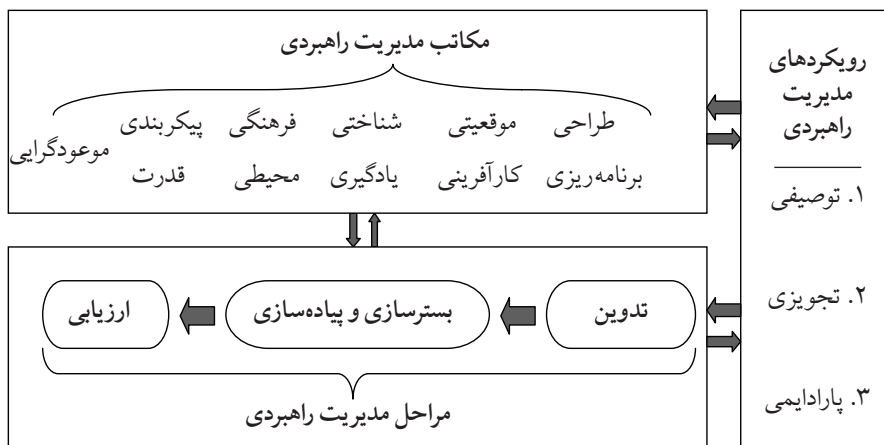
نکته دیگری که در بحث مدیریت تحول علوم انسانی و حرکت به سمت تولید علوم انسانی اسلامی مطرح است، عنصر «زمان» است. علوم بشری با توجه به تغییر نیازها و مقتضیات زمان، تحول و تکامل پیدا می‌کنند و تحول زمان، منشأ تحول نیازهای معرفتی و رفتاری و آن‌هم منشأ تحول علوم و فناوری می‌گردد. گاهی تحول در علوم، عقب‌تر از تحولات زمان و نیازهای جامعه است؛ که این برای توسعه جامعه، بسیار زیان‌بار است. لذا تحول در علوم، مسئله‌ای یا فرامسئله‌ای ساختاری، تعریفی، روشی و پارادایمی است (قراملکی، ۱۳۹۲: ص ۱۳۳).

با عنایت به مجموع نکاتی که بیان شد مشخص می‌گردد که تحقق فرایند تحول علوم انسانی پس از طراحی الگوی مدیریت تحول، قابل تبیین خواهد بود؛ که خود مبتنی بر الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت است. از آنجا که این الگوها بخشی از تفکرات راهبردی هستند، لازم است تا به تعریف راهبرد و مدیریت راهبردی نگاهی داشت.

از «راهبرد»، «مدیریت راهبردی» و «تفکر راهبردی» تعاریف متنوعی ارائه شده است. عده‌ای معتقدند راهبرد را می‌توان از منظر ویژگی‌های آن تعریف کرد، یا چگونگی شکل‌گیری آن را توضیح داد و به نقش آن در موفقیت سازمان اشاره داشت. هرچند این تعریف‌ها متفاوت از یکدیگر به نظر می‌رسند، لکن همه آن‌ها به مفهوم واحدی اشاره دارند. از منظر کارکردی، راهبرد، به کارگیری منابع مادی و غیرمادی سازمان برای دستیابی به مزیت‌های رقابتی پایدار است. از منظر فلسفی راهبرد تشخیص به‌هنگام (زودتر از رقیب) نیاز مشتری و پاسخگویی (بهتر از رقیب) به آن است. از منظر فرآیند، راهبرد، ایجاد شایستگی‌های متمایزکننده در سازمان برای خلق ارزش (بیشتر از رقیب) در بازار است و در همه این موارد «تدوین»، «پیاده‌سازی» و «ارزیابی راهبرد در سازمان»، رویکرد مدیریت راهبردی به‌شمار می‌آید (غفاریان، ۱۳۸۷: ص ۲۳). برخی نیز معتقدند که مدیریت راهبردی، علم و هنر ایجاد پیوند بین موارد ذیل است: توانمندی‌های داخلی و فرصت‌های محیطی به‌منظور تحقق چشم‌انداز، اهداف و مأموریت‌ها، اجرا، ارزیابی و کنترل تصمیمات با توکل، ایمان، بصیرت، تدبیر، هوشمندی، انعطاف، استحکام توأم با آینده‌نگری، جامع‌نگری و نگرش سیستمی همراه با خلاقیت، نوآوری، یادگیری و توانمندسازی مستمر (حسن‌بیگی، ۱۳۹۴: ص ۱۰۳).

اما فارغ از این تعاریف، نکته مهم در خصوص تفکر راهبردی آن است که راهبرد و تدوین آن، مرهون و محصول این تفکر است. اصولاً تدوین هر راهبرد در بستر رویکرد آن تحقق می‌یابد و هر رویکرد جدید، ابعاد تازه‌ای از مفاهیم عمیق راهبرد را روشن، و ابعاد ناشناخته‌ای از آن را آشکار می‌سازد. با توجه به این نکته مهم‌ترین رویکردها در تدوین راهبرد، سه رویکرد «تجویزی»، «توصیفی» و «پارادایمی» است. در رویکرد تجویزی، تفکر راهبردی، حاصل فرآیندی تحلیلی و قاعده‌مند است؛ اما در رویکرد توصیفی، شیوه تحلیلی در تدوین راهبرد مردود دانسته شده و بر این باور است که راهبرد از مباحث علت و معلولی است و متعلق به حوزه علم و نه منطق است. از سوی دیگر در رویکرد مبتنی بر پارادایم، راهبرد بر مبنای پارادایم یا شبه‌پارادایم حاکم بر آن، ارزیابی و بررسی می‌شود. در کنار این رویکردها نظریه‌ای نیز در خصوص مکاتب مدیریت راهبردی توسط مینتزبرگ معرفی شد. وی تلاش کرده است تا دسته‌بندی با معنایی را برای رویکرد مدیریت راهبردی ارائه دهد. بر اساس نظریه مینتزبرگ هر یک از این مکاتب‌ها در جای خود معتبر است و در مقاطع مختلف چرخه عمر سازمان، اثربخش خواهند بود. این مکاتب و ارتباطشان با رویکردها و مراحل مدیریت راهبردی در شکل (۴) آمده است. همان‌گونه که در این شکل مشخص است، بین سه عنصر اصلی تفکر راهبردی، یعنی «مکاتب»، «رویکردها» و «مراحل»، ارتباط وجود دارد. یعنی هر راهبردنویسی، با رویکردی مشخص و با استناد به یکی از مکاتب و با بهره‌گیری از انواع مدل‌ها،

ابزارها و تکنیک‌های ذیل هرکدام، در مراحل مدیریت راهبردی فعالیت می‌کند. البته انواع تکنیک‌ها و مدل‌های عملیاتی و نظری در ذیل سه مرحله اصلی، «تدوین»، «بسترسازی و پیاده‌سازی» و در نهایت «ارزیابی» قرار دارند. شکل (۵) برخی از این مدل‌ها را نشان می‌دهد.



شکل (۴) تعامل بین ارکان مهم تفکر راهبردی (ترسیم‌شده توسط محقق)

در مرحله اول تدوین راهبردها، شامل «ماتریس ارزیابی عوامل داخلی»، «ماتریس ارزیابی عوامل خارجی» و «ماتریس بررسی رقابت» است. در مرحله اول که آن را مرحله «ورودی» می‌نامند اطلاعات اصلی مورد نیاز برای تدوین راهبرد مشخص می‌شود. در مرحله دوم که آن را مرحله «مقایسه» می‌نامند، به انواع راهبردهای امکان‌پذیر توجه می‌شود، لذا بین عوامل اصلی داخلی و خارجی سازمان، نوعی توازن و تعامل برقرار می‌شود. در مرحله سوم که آن را مرحله «تصمیم‌گیری» می‌نامند، تنها از یک روش منحصربه‌فرد، یعنی «ماتریس برنامه‌ریزی راهبردی کمی» استفاده می‌شود. در ماتریس مزبور از اطلاعات ارائه‌شده در مرحله اول استفاده می‌شود تا بتوان انواع راهبردهای قابل اجرا (که در مرحله دوم شناسایی شده‌اند) را به شیوه‌های عینی و بدون اعمال نظر شخصی ارزیابی کرد. ماتریس برنامه‌ریزی راهبردی کمی، جذابیت نسبی انواع راهبرد را مشخص می‌کند و بدین‌گونه برای انتخاب راهبردهای خاص، یک مبنای عینی ارائه می‌نماید (حسن‌بیگی، ۱۳۹۴: ص ۳۷۶).

مرحله اول؛ مرحله ورودی ماتریس ارزیابی عوامل خارجی (EFE) ماتریس بررسی رقابت (CPM) ماتریس ارزیابی عوامل داخلی (IFE)
مرحله دوم؛ مرحله مقایسه ماتریس تهدیدات فرصت‌ها نقاط قوت و ضعف (TIWS) ماتریس ارزیابی موقعیت و اقدام راهبردی (SPACE) ماتریس گروه مشاوران بوستون (BCG) ماتریس داخلی و خارجی (IE) ماتریس راهبری اصلی جنرال الکتریک (CE)
مرحله سوم؛ مرحله تصمیم‌گیری ماتریس برنامه‌ریزی راهبردی کمی (QSPM)

شکل (۵) برخی از تکنیک‌ها و مدل‌های مهم مدیریت راهبردی

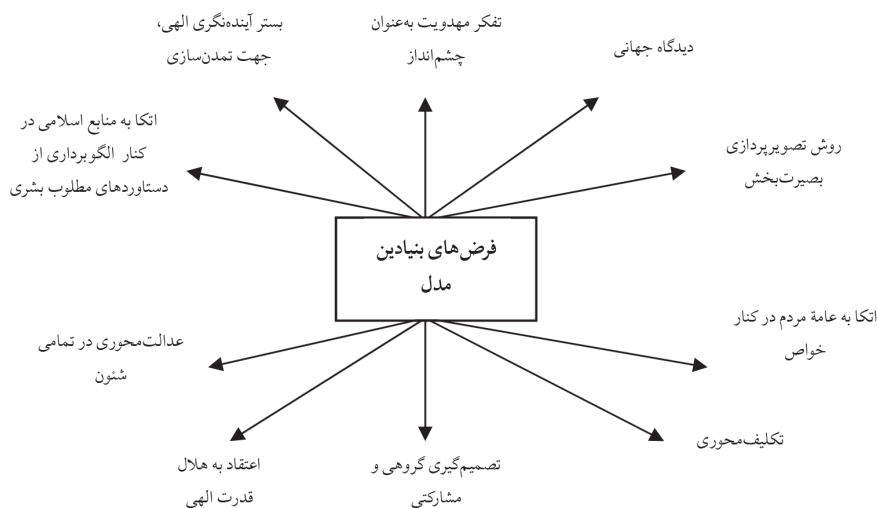
مدیریت راهبردی موعودگرا

سؤال مهمی که در ادبیات پیشرفت و تحول از منظر راهبردی مطرح می‌گردد، مبانی اصلی و نوع جهت‌گیری علوم انسانی اسلامی است. به بیان دیگر تحول علوم انسانی و تولید علوم انسانی اسلامی باید بر چه مبنایی استوار باشد و به کدام‌سو حرکت کند؟ در این خصوص به دو نقل قول مهم از دو نفر از محققان و دانشمندان استناد می‌شود. یکی از این محققان معتقد است که مبانی اسلامی پیشرفت‌ورزی، در طراز کمالی خود همان فلسفه فرج است، زیرا الگوواره‌ای از حیات طیبیه در جامعه پس از ظهور صورت خواهد بست، و مراد از مبانی معرفتی و ارزشی الگو، مجموعه‌ای از قضایای عقلی و تعلیلی است که تحلیل و تعلیل زیرساخت‌های هستی‌شناختی و جهان‌شناختی، انسان‌شناختی و اجتماع‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، فرهنگ‌شناختی و اخلاق‌شناختی، موضوع‌شناختی و مختصات‌شناختی و نهایتاً تاریخ‌شناختی و تمدن‌شناختی پیشرفت‌ورزی اسلامی و الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی را بر عهده دارد (رشاد، ۱۳۹۱: ص ۴۴).

از سوی دیگر، محقق دیگر نیز معتقد است که، تحقق تمدن اسلامی و احیای مجدد آن در عصر حاضر، قطعاً نیازمند علوم و فلسفه هماهنگ است که بتواند بستری برای رویش و تحول علوم انسانی گردد؛ این فلسفه می‌باید یک فلسفه تمدن‌ساز باشد (قراملکی، ۱۳۹۲: ص ۱۳۵). به بیان دیگر اتکا بر تفکر مهدویت و برخورداری از علوم انسانی اسلامی تمدن‌ساز که در صدرش فلسفه وجود دارد، باید در مدل‌سازی‌های راهبردی مد نظر باشد.

سؤال دیگر که در بحث مدیریت تحول از منظر راهبردی به ذهن خطور می‌کند، آن است کدام مکتب و مدل مدیریت راهبردی برای استقرار در محیط امروزی کشور مناسب است؟ در این

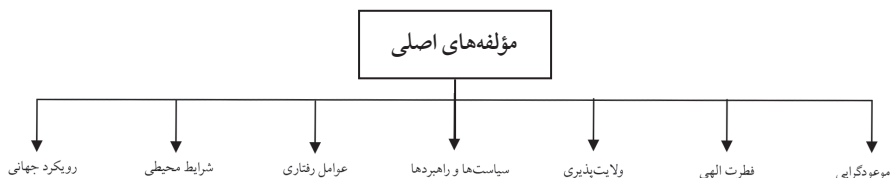
مورد می‌توان ادعا کرد نظریه‌هایی که در قالب مکاتب تجویزی دسته‌بندی شوند، برای آینده‌سازی برخی کشورها، با توجه به باورها و ارزش‌های خاص این جوامع، مناسب‌ترند (حسن‌بیگی، ۱۳۹۴: ص ۱۶۶). با توجه به این نکات در حوزه مطالعات راهبردی، محقق، در سال ۱۳۸۴ مدلی را طراحی و معرفی نمود که به مدل مدیریت راهبردی موعودگرا معروف شد. پایه‌های اصلی این مدل از منظر تئوری، بر تصمیم‌گیری راهبردی بصیرت‌بخش، و از منظر نگرشی و ارزشی بر تفکر مهدویت استوار است و افق دید آن یک افق جهانی، در بستر تمدن اسلامی و منطبق با شرایط بالقوه و بالفعل ایران است. این مدل بر مبنای استراتژی فوق‌فعال پایه‌ریزی شده و فرض‌های بنیادین آن در شکل (۶) نشان داده شده است.



شکل (۶) فرض‌های بنیادین مدل افق جهانی

در کنار این ۱۰ فرض بنیادین، مدل مدیریت راهبردی موعودگرا دارای ۷ مؤلفه اصلی طبق شکل (۷) است.

۱. در حال حاضر طی یک طرح تحقیقاتی در دانشگاه عالی دفاع ملی، مراحل طراحی تفصیلی این مدل، ساختاردهی به آن و آزمون، در یک محیط واقعی در دست اجراست.

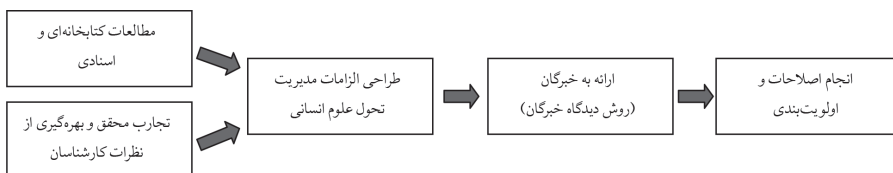


شکل (۷) مؤلفه‌های اصلی مدل افق جهانی

روش تحقیق

نگرش سنتی در مورد تحقیق علمی این است که تحقیق با یک مسئله شروع می‌شود؛ اما در رویکردهای نوین، شروع‌های دیگری نیز ممکن است. مثلاً محقق می‌تواند تحقیق و تولید نظریه را با مفهومی شروع کند که به آن علاقه دارد، یا می‌تواند به فکر یافتن راه‌هایی جدید برای عملیاتی کردن یا حتی اندازه‌گیری مفهوم مورد علاقه‌اش باشد (بستان، ۱۳۹۰: ص ۸۳). به همین علت در این تحقیق، بر اساس رویکردهای جدید، محقق کار خود را با مفاهیم و محورهای کلیدی مدیریت راهبردی موعودگرا یا همان افق جهانی شروع کرده است و پس از آن با استفاده از روش‌های تحقیق کیفی و روش جدید «شبه‌اجتهادی»، سعی در یافتن ارتباط بین وظایف مدیران تحول و همچنین عرصه‌های اصلی الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت نموده است. شایان ذکر است که مقصود از روش شبه‌اجتهادی در این مقاله آن است که محقق بر اساس تجارب متعدد خویش در محیط‌های علمی و اجرایی و گفت‌وگو با افراد خبره و کارشناس، به حدی از تبصر و تجربه رسیده است که می‌تواند در این حوزه خاص نظرات خویش را به جامعه علمی ارائه نماید؛ لذا از این منظر، تحقیق از نوع تحقیقات «کیفی» و «اکتشافی» است. در ادامه برای دست‌یابی به الزامات مدیریت تحول علوم انسانی اسلامی، مجموعه مقالات، سخنرانی‌ها و گفتارهایی که توسط دانشمندان و محققان در قالب سه مجلد، با عنوان تحول در علوم انسانی، توسط فرهنگستان علوم اسلامی منتشر شده است، بررسی شد و تعداد ۱۲۸ الزام استخراج شد. در مرحله بعد این تعداد با پالایش و دسته‌بندی، به ۴۶ الزام تقلیل یافت. سپس الزامات برای پنج نفر از خبرگان که به روش نمونه‌گیری قضاوتی از بین اساتید با تجربه مدیریت و صاحب‌نظر در امر تحول علوم انسانی انتخاب شده بودند، فرستاده شد تا هم اعتبار و روایی آن‌ها و هم اهمیت هر یک، از طریق روش «دیدگاه خبرگان»^۱ تأیید شود. این روش یک روش مناسب برای تحقیقات کیفی از نوع تجویزی است که می‌تواند در حوزه‌های

کیفی مد نظر باشد.^۱ در پایان این مرحله ۲۲ الزام تأیید شد. نیاز به تذکر است که اولاً: آنچه در این روش مهم است، نه کمیت نمونه بلکه کیفیت و خبرگی آن است؛ ثانیاً: طبق نظر کرسول جهت سنجش روایی و اعتبار تحقیق کیفی، می‌توان از هشت راهبرد استفاده نمود، که رعایت حداقل دو راهبرد از آن‌ها می‌تواند کفایت نماید (کرسول، ۲۰۰۷: ص ۲۱۵). در این تحقیق از دو مورد، یعنی «تعامل بلندمدت محقق با موضوع» و «ارزیابی داور بیرونی»، استفاده شد. با توجه به این نکات شکل (۸) مراحل انجام تحقیق را نشان می‌دهد. در ادامه تحقیق برای اولویت‌بندی الزامات، از روش اولویت‌بندی «TOPSIS» استفاده گردید.

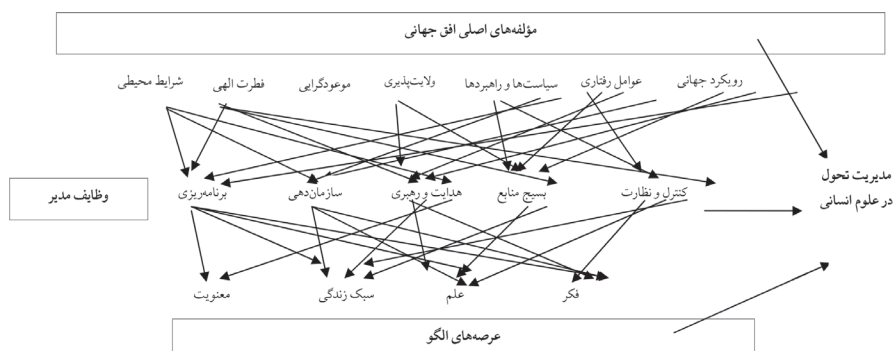


شکل (۸) مراحل انجام تحقیق

الزامات مدیریت تحول

با توجه به نکات بیان‌شده برای تبیین الزامات مدیریت تحول علوم انسانی، می‌توان از بررسی تعامل سه بُعد، استفاده نمود. این ابعاد عبارت‌اند از: اول: مؤلفه‌های کلیدی مدل مدیریت راهبردی موعودگرا؛ دوم: وظایف اصلی مدیران تحول؛ سوم: عرصه‌های الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. این سه بُعد در شکل (۹) نمایش داده شده‌اند. همان‌گونه که در این شکل مشخص است، وظایف پنج‌گانه مدیران تحول، تحت تأثیر مؤلفه‌های مدل مدیریت راهبردی موعودگرا یا افق جهانی، قرار گرفته است؛ از سوی دیگر چهار عرصه اصلی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت نیز بر این وظایف مؤثرند. البته روشن است که نوع و شدت تأثیرات متفاوت خواهد بود، که محقق مترصد آن است که در مطالعات بعدی به آن‌ها نیز دست یابد. حال با توجه به نکات مطرح‌شده، اگر تعاملات مدل در نظر گرفته شود می‌توان بر اساس جدول (۴) به الزامات مدیریت تحول علوم انسانی رسید.

۱. برای مطالعه بیشتر پیرامون این روش ر.ک: پایان‌نامه حسین سرآبادانی تفرشی، دفاع‌شده در سال ۱۳۹۴، دانشگاه امام صادق (ع).



شکل (۹) مدل سه‌بعدی تعیین الزامات مدیریت تحول در علوم انسانی

برای شرح گزاره‌های جدول باید به مبانی مدل افق جهانی و همچنین ابعاد و عرصه‌های الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت، توجه نمود. ضمن اینکه از میان وظایف مدیر، گزینه‌ای را انتخاب کرد که اجرای دقیق آن بیشترین تأثیر را در تحقق الزام داشته باشد؛ زیرا بسیاری از گزاره‌هایی که به‌عنوان الزام ذکر شده‌اند می‌توانند هم‌زمان با چند مؤلفه، عرصه و به‌تبع وظیفه مرتبط شوند. اما ملاک چینش آن‌ها در جدول، بیشترین تعامل و تأثیرگذاری بوده است. البته همان‌گونه که ذکر شد در تحقیقات آتی که شدت و ضرایب شکل (۹) به‌دست آمد، می‌توان جدول (۴) را اصلاح کرد.

جدول (۴) الزامات مدیریت تحول علوم انسانی اسلامی

کد	شرح الزام	مؤلفه مرتبط	وظیفه مدیر	عرصه متناظر
۱A	برخوردااری از نظریه بنیادین برای تحول و تولید علم بومی	سیاست‌ها و راهبردها	برنامه‌ریزی	علم
۲A	التزام به توحید و معاد به‌عنوان اصول اساسی تحول علوم انسانی	فطرت الهی	هدایت و رهبری	معنویت
۳A	اتکا به قرآن و اهل بیت (ع) به‌عنوان دو ثقل رسول اکرم (ص)	فطرت الهی	هدایت و رهبری	معنویت
۴A	گسترش شبکه تحقیقات علوم انسانی اسلامی	سیاست‌ها و راهبردها	برنامه‌ریزی	علم
۵A	اهتمام به تولید فلسفه‌های مضاف	سیاست‌ها و راهبردها	هدایت و رهبری	فکر
۶A	تخصیص بهینه بودجه‌های تحقیقاتی مرتبط	سیاست‌ها و راهبردها	بسیج منابع	علم

۷A	مسئله محور بودن تولیدات علوم انسانی برای تضمین کاربردی بودن آن	سیاست‌ها و راهبردها	سازمان‌دهی	فکر
۸A	فراهم نمودن بسترهای حمایتی از تحقیقات مرتبط (قوانین، آئین‌نامه و...)	شرایط محیطی	برنامه‌ریزی	علم
۹A	پرورش نیروی انسانی معتقد و توانمند جهت تولید علم دینی	شرایط محیطی	برنامه‌ریزی	فکر
۱۰A	تسلط بر مبانی اسلامی، مبانی تخصصی علوم رایج و زمینه‌های مشترک	سیاست‌ها و راهبردها	برنامه‌ریزی	علم
۱۱A	باور و اعتقاد ذهنی محققان به ارزش تولید علوم انسانی اسلامی	فطرت الهی	هدایت و رهبری	معنویت
۱۲A	ایجاد فضای گفتگویی و کرسی‌های نظریه‌پردازی و آزاداندیشی	سیاست‌ها و راهبردها	کنترل و نظارت	فکر
۱۳A	اعتقاد و باور به مسیر تمدن‌سازی، جهاد علمی و تکلیف‌محوری	ولایت‌پذیری	هدایت و رهبری	معنویت
۱۴A	برخورداري از روحیه بالا، صبر، خلاقیت، سعه صدر و پشتکار علمی	عوامل رفتاری	هدایت و رهبری	سبک زندگی
۱۵A	کاهش فاصله بین مراکز علمی و مراکز اجرایی برای بهبود چرخه تولید علم	سیاست‌ها و راهبردها	سازمان‌دهی	فکر
۱۶A	تسهیل فرآیند ارتباطات بین‌المللی جهت تعامل سازنده با عالمان جهانی	رویکرد جهانی	سازمان‌دهی	سبک زندگی
۱۷A	تکیه بر عدالت به عنوان محور اصلی دعوت همه ادیان به موعود الهی	موعودگرایی	بسیج منابع	معنویت
۱۸A	تولید علوم انسانی اسلامی با لحاظ امکان بیشترین سطح پذیرش جهانی	رویکرد جهانی	برنامه‌ریزی	علم
۱۹A	شناخت واقعیت وجودی انسان	فطرت الهی	هدایت و رهبری	فکر
۲۰A	تولید مدل‌ها و نظریه‌های علوم انسانی اسلامی نافع فرد و جامعه (علم نافع)	فطرت الهی	کنترل و نظارت	علم
۲۱A	عینیت‌بخشیدن، عملیاتی کردن و تجاری‌سازی محصولات مرتبط	سیاست‌ها و راهبردها	برنامه‌ریزی	سبک زندگی
۲۲A	پرهیز از سطحی‌زدگی، عوام‌پسندی و منفعت‌طلبی در تولید علم دینی	عوامل رفتاری	کنترل و نظارت	معنویت

برای اولویت‌بندی این الزامات از روشی که در سال ۱۹۸۱ توسط هوانگ و یون ابداع شده

است، استفاده شد. بدین منظور مراحل مختلف تکنیک از طریق طراحی پرسش نامه خاص این روش طی شد. این پرسش نامه ها بین پانزده نفر از اساتید دانشگاه و محققان توزیع گردید. معیارهای اولویت بندی الزامات سه مورد بودند؛ اول: «کیفیت»، تحقق این الزام چه میزان از نیازهای فرآیند تحول را پاسخ خواهد داد؛ دوم: «جایگاه»، تحقق این الزام چه نقشی در زنجیره ارزش فرآیند تحول دارد؛ این دو معیار مثبت بودند؛ سوم: «هزینه»، هرچه تحقق یک معیار به زمان، امکانات یا هزینه مالی بیشتری نیازمند باشد، هزینه اش بیشتر است؛ این معیار منفی بود. جدول (۵) نتیجه نهایی اولویت بندی ۲۲ معیار را نشان می دهد.

جدول (۵) اولویت بندی الزامات مدیریت تحول علوم انسانی اسلامی

اولویت	CL	کد	اولویت	CL	کد
۱۱	۰/۶۰۰	۱۲A	۵	۰/۶۸۷	۱A
۹	۰/۶۰۲	۱۳A	۱	۰/۸۴۷	۲A
۱۵	۰/۵۲۱	۱۴A	۲	۰/۸۳۱	۳A
۱۲	۰/۵۵۸	۱۵A	۲۰	۰/۳۶۹	۴A
۱۶	۰/۵۲۰	۱۶A	۲۱	۰/۳۲۱	۵A
۱۴	۰/۵۲۶	۱۷A	۱۳	۰/۵۵۵	۶A
۱۸	۰/۴۵۶	۱۸A	۱۰	۰/۶۰۱	۷A
۷	۰/۶۲۱	۱۹A	۶	۰/۶۶۴	۸A
۱۷	۰/۴۶۳	۲۰A	۴	۰/۷۵۱	۹A
۱۹	۰/۴۴۵	۲۱A	۳	۰/۷۹۸	۱۰A
۲۲	۰/۲۲۴	۲۲A	۸	۰/۶۱۱	۱۱A

نتیجه گیری

موضوع تحول در علوم انسانی اسلامی از یک منظر جدید، و از منظری دیگر قدیمی است. قدیمی است، چون از زمان های قدیم فیلسوفان، اندیشمندان و محققان اسلامی پیرامون علم دینی، انسان، جامعه و ده ها واژه متداول در حوزه علوم انسانی، متفاوت از دیگران صحبت کرده اند. اما این بحث جدید است، چون پس از انقلاب اسلامی و موضوعیت یافتن بحث حکومت دینی، علوم

انسانی اسلامی به عنوان قوه عاقله این حرکت الهی و فراهم کننده بسترهای اندیشه‌ای و تفکرات ناب ارزشی، جایگاهی ویژه یافت. هرچند که مشکلات متعدد باعث شده است تا هنوز این علوم به جایگاه واقعی خود نرسند؛ لکن تأکیدات رهبری بر ضرورت تحول در علوم انسانی، تولید علوم انسانی اسلامی جهت تحقق رسالت تمدن‌سازی و همچنین الزام همگان به همکاری در تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، حاکی از آن است که باید با رویکردی راهبردی به این موضوع نگریست.

از میان مکاتب و مدل‌های مختلف مدیریت راهبردی، مکتب «موعودگرایی و مدل افق جهانی» برای تدوین الزامات اساسی مدیریت تحول علوم انسانی برگزیده شد. این مدل مدیریت راهبردی، بومی و منطبق با مؤلفه‌های الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت است و در ۴ عرصه اصلی الگو یعنی معنویت، علم، فکر و سبک زندگی حرف‌های جدیدی دارد؛ بر اساس این مدل ۲۲ الزام استخراج گردید. یافته‌ها نشان داد که مهم‌ترین الزام برای ایجاد تحول در علوم انسانی، التزام به «توحید» و «معاد» به عنوان اصول اساسی تحول علوم انسانی است، و در رتبه بعدی، «اتکای به قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)» به عنوان دو ثقل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) قرار دارد.

نکته جالب آن است که اگر از منظر واژه موعودگرایی به الزامات توجه شود، مشخص می‌گردد که هفدهمین الزام یعنی، «تکیه بر عدالت به عنوان محور اصلی دعوت همه ادیان به موعود الهی»، رتبه ۱۴ است. در نگاه اول این یافته، نشان‌دهنده توجه کمتر به موضوع مهدویت است، اما اگر به مفهوم واقعی مهدویت و مؤلفه‌های مهم و اصلی تفکر موعودگرایی و مهدویت توجه شود، معلوم می‌گردد که تعداد قابل توجهی از ۱۰ الزام اول به طور غیر مستقیم با تفکر مهدویت گره خورده‌اند (مانند مورد اول). در نهایت می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر از منظر مدل‌های بومی به موضوع تحول علوم انسانی اسلامی توجه شود، پیوند عمیق‌تری بین مبانی اعتقادی و ارزشی، نظیر تفکر مهدویت، با صحنه واقعیت و جاری مسائل روز کشور و حتی جهان ایجاد خواهد شد.

منابع و مآخذ

۱. بستانی (نجفی)، حسین. ۱۳۹۰. گامی به سوی علم دینی. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲. پورعزت، علی اصغر. ۱۳۹۳. مدیریت ما. انتشارات بنیاد نهج البلاغه.
۳. پورعزت، علی اصغر. ۱۳۸۸. مدیریت راهبردی عصر مدار. دانشگاه امام صادق (ع).
۴. جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۹۲. سخنرانی منتشر شده در کتاب تحول در علوم انسانی. جلد اول. به کوشش فرهنگستان علوم اسلامی. نشر منیر.
۵. حسن بیگی ابراهیم. ۱۳۹۴. مدیریت راهبردی. دانشگاه عالی دفاع ملی و انتشارات سمت.
۶. خامنه‌ای، سیدعلی. بیانات در دیدار گروه‌های مختلف از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۲.
۷. خندان، علی اصغر. ۱۳۸۸. درآمدی بر علوم انسانی اسلامی. دانشگاه امام صادق (ع).
۸. داوری اردکانی، رضا. ۱۳۹۱. «ملاحظات درباره الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت». مجموعه مقالات نخستین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. ناشر پیام عدالت.
۹. رشاد، علی اکبر. ۱۳۹۱. «نُه گام تا الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی». مجموعه مقالات نخستین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. ناشر پیام عدالت.
۱۰. رضایی، عبدالعلی. ۱۳۹۲. الگوی شبکه‌ای ساختار تولید علوم انسانی - اسلامی، تحول در علوم انسانی. ج ۲. به کوشش فرهنگستان علوم اسلامی. نشر منیر.
۱۱. رضوی، سیدمهدی. ۱۳۹۲. رویکرد روش‌شناسانه در علوم انسانی اسلامی.
۱۲. سوزنچی، حسین. ۱۳۸۹. معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی. پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۳. شیخ‌رضایی، حسین؛ کرباسی‌زاده، امیراحسان. ۱۳۹۲. آشنایی با فلسفه علم. نشر هرمس.
۱۴. صادقی، ابراهیم. ۱۳۹۲. رویکردشناسی مخالفان علم بومی، تحول در علوم انسانی. ج ۲. به کوشش فرهنگستان علوم اسلامی. نشر منیر.
۱۵. غفریان، وفا. ۱۳۹۰. استراتژی: نمایی ۳۶۰ درجه. نشر مدیریت صنعتی.
۱۶. غلامی، رضا. ۱۳۹۳. سخنرانی با عنوان: معنا و مبنای طبقه‌بندی علوم، در مرکز پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۷. فاضل‌نیا، محمد. ۱۳۵۶. منطق و فلسفه. انتشارات آموزش و پرورش.
۱۸. فتح‌الهی، ابراهیم. ۱۳۸۸. متدولوژی علوم قرآنی. دانشگاه امام صادق (ع).
۱۹. فدایی عراقی، غلامرضا. ۱۳۸۰. «طرحی نو در طبقه‌بندی علوم». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. ش ۱۵۹. تابستان و پائیز.
۲۰. قراملکی، محمدرضا. ۱۳۹۲. رویکرد تولید فلسفه‌های مضاف، تحول در علوم انسانی. ج ۲. به کوشش فرهنگستان علوم اسلامی. نشر منیر.
۲۱. گودرزی، غلامرضا. ۱۳۹۳. پیش‌درآمدی بر آینده‌نگری الهی. مؤسسه آینده روشن.
۲۲. گودرزی، غلامرضا. ۱۳۸۹. افق جهانی، مدل مدیریت راهبردی موعودگرا. دانشگاه امام صادق (ع) و دانشگاه عالی دفاع ملی.
۲۳. مدوز، دنلا. ۱۳۹۲. تفکر سیستمی. ترجمه عادل آذر و حامد فلاح تفتی. دانشگاه امام صادق (ع).
۲۴. مصباح‌یزدی، محمدتقی. ۱۳۹۲. سخنرانی منتشرشده در کتاب تحول در علوم انسانی. ج ۱. به کوشش فرهنگستان علوم اسلامی. نشر منیر.

۲۵. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۰. آشنایی با علوم اسلامی؛ منطق و فلسفه. انتشارات صدرا.
۲۶. مهدوی‌کنی، محمدرضا. ۱۳۹۰. عقل و دین. دانشگاه امام صادق(ع).
۲۷. ناظمی‌اردکانی، مهدی. ۱۳۸۵. مهندسی فرهنگ، مهندسی فرهنگی و مدیریت کشور. شورای عالی انقلاب فرهنگی.
۲۸. نقی‌پورفر، ولی‌الله. ۱۳۷۹. اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن. مرکز آموزش مدیریت دولتی.
۲۹. الویری، محسن. ۱۳۹۱. چستی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و نقش حوزه‌های علمیه در تدوین آن. مجموعه مقالات نخستین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. نشر پیام عدالت.
30. Creswell, John, Qualitative inquiry and research design: choosing among five approaches, sage, 2007. pp. 201-220
31. Merton, r.k. social theory & social structure. Il press.1957